

آب تشنه بود

سعید سلطانی طارمی

سرشناسه: سلطانی طارمی، سعید، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور: آب تشنه بود / سعید سلطانی طارمی.
مشخصات نشر: تهران، دانیار، ۱۴۰۴ • مشخصات ظاهری: ۲۰۴ ص؛ ۱۳ × ۲۰ س م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۲۷۵-۷-۹ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
Persian Poetry--20th century
رده‌بندی کنگره: PIR ۸۰۹۸ • رده‌بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۰۳۱۳۱۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



آب تشنه بود

سعید سلطانی طارمی

طراح جلد: پیام حسینی شکرانی

چاپ و صحافی: ناژو

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۴

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۲۷۵-۷-۹

تلفن: ۰۹۳۰۰۶۵۵۰۴۸

danyarpub@gmail.com / www.danyarpub.ir

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب برای شاعر محفوظ است.

فهرست

	۹	به جای هر حرفی (مقدمه)
(۱۳۹۹/۱/۸)	۱۳	صبح
(۱۳۹۷/۲/۶)	۱۶	فریب
(۱۴۰۰/۱۲/۸)	۱۸	چراغ‌های چهارراه
(۱۴۰۲/۹/۲۳)	۲۰	چند پرسش ساده
(۱۴۰۱/۳/۲۹)	۲۴	تنهایی
(۱۳۹۲/۱۱/۱۰)	۲۶	آ...
	۲۸	حکایت ۱
	۳۱	حکایت ۲
(۱۳۹۷/۳/۲۱)	۳۴	حکایت ۳
(۱۴۰۲/۵/۳)	۳۶	حکایت ۴
(۱۳۹۷/۳/۹)	۳۸	حکایت ۵
(۱۴۰۱/۳/۱۸)	۴۱	حکایتی دیگر
(۱۳۹۴/۱۲/۳)	۴۳	بهار و گنجشک
(مهر ۱۴۰۲)	۴۶	خبر
(۱۳۹۷/۲/۴)	۴۹	باد
	۵۱	در خیالش گلی...

جاده	۵۳	(پاییز ۸۵ تا بهار ۹۳)
درخت و برگ	۵۶	(۱۴۰۰/۸/۱۳)
دریا	۵۸	(۱۳۹۶/۴/۲۱)
فراموشی ۱	۶۰	(۱۴۰۲/۱۱/۳۰)
فراموشی ۲	۶۲	(۱۴۰۲/۲/۳۰)
دود و شهر	۶۴	(مرداد ۱۴۰۲)
دیر آمدی	۶۷	(۱۴۰۰/۸/۲۶)
دیر کردن	۷۰	(۱۳۹۳/۶/۱۱)
یاد یار رفته	۷۲	(۱۳۹۹/۲/۲۱)
دیوار و پنجره	۷۴	(۱۴۰۲/۱/۲۵)
اعترافات عاشقی صادق برای دلبرک جفاکارش	۷۶	(۱۳۹۱/۱۰/۱۱)
آرامش	۸۱	(۱۳۹۳/۳/۵)
راه و زمان	۸۳	(۱۴۰۲/۴/۲)
عین خیال آینه‌ها	۸۶	(۱۳۹۸/۹/۷)
رستم و فردوسی	۸۸	
تاسیان	۹۰	(آبان ۱۴۰۲)
تا کجا ویران خواهم شد؟	۹۳	
زنی	۹۶	(۱۴۰۱/۱۱/۳۰)
ت تن تن	۹۹	(۱۳۹۸/۲/۱۲)
زنی نشسته	۱۰۱	(۱۳۹۵/۱/۱۰)
غزلواره	۱۰۴	(۱۳۹۵/۷/۲۳)
ساعت چهار	۱۰۷	(۱۳۹۶/۹/۱)
ساکت نشسته‌ام	۱۰۹	(۱۳۹۰/۱۲/۲۸)
سال گاو	۱۱۱	(۱۳۹۹/۱۲/۲۹)
سد منجیل	۱۱۳	
سر و سنگ	۱۱۴	
عاشقی خاک	۱۱۶	(آذر ۱۳۹۶)
شب‌های کرونایی	۱۱۷	(۱۳۹۶/۱۲/۲۵)

(۱۳۹۷/۸/۹)	۱۲۰	آیه‌ی آغاز
(۱۳۹۱/۱/۹)	۱۲۲	شهر و شب
(۱۴۰۳/۹/۲۲)	۱۲۴	سیب زرد
(۱۴۰۱/۱/۱۵)	۱۲۶	صلح
	۱۲۹	عاشقانه‌سازی سگی که گرگ شد
(۹۱/۷/۳۰)	۱۳۲	استعاره‌ای نحیف
(۱۳۹۲/۳/۸)	۱۳۴	عاقبت
(۱۴۰۰/۷/۱۲)	۱۳۷	گاو و الگوریتیم
(۱۴۰۰/۴/۲۳)	۱۴۲	بدبینی
(۱۳۹۲/۹/۱۸)	۱۴۴	گپ خودمانی ۱
(۱۳۹۸/۸/۱۸)	۱۴۶	گپ خودمانی ۲
(۱۳۹۵/۴/۲۰)	۱۴۹	آخرین گرگ
(۱۳۹۲/۲/۸)	۱۵۰	گفتگوی درونی یک کارگر بیکار
(۱۴۰۱/۴/۳)	۱۵۲	ناامنی
(۱۳۹۱/۱/۱۵)	۱۵۴	من بو نمی‌دهم
	۱۵۶	مثل همیشه
	۱۵۸	واقعه
(۱۳۹۱/۱۲/۱۱)	۱۶۰	جای خالی مرا
	۱۶۲	بی‌گناه
(زمستان ۱۴۰۰)	۱۶۴	هوای چیده شدن
(۱۳۹۹/۵/۴)	۱۶۶	مکالمه ۱
(۱۳۹۳/۳/۱۲)	۱۶۸	مکالمه ۲
(۱۳۹۳/۳/۱۲)	۱۶۹	ملال روزانه
(۱۳۹۳/۱/۲۵)	۱۷۱	وقتی زنی
(۱۳۹۳/۱/۲۰)	۱۷۲	پیری
	۱۷۳	تنها
(۱۳۹۹/۱۲/۴)	۱۷۵	هزار و دومین شب
(۱۴۰۰/۸/۲۶)	۱۷۷	هوای سحر کردن

(۱۳۹۲/۹/۲۸)	۱۷۹	 هیچ کس نبود
(۱۳۹۱/۱۱/۱۳)	۱۸۱	 یار من باش
(۱۴۰۲/۳/۱)	۱۸۳	 یک داستان عاشقانه
(۱۳۹۲/۸/۲۴)	۱۸۶	 «تا» را باش
	۱۸۹	 زندگی در صف
	۱۹۱	 چند شعر کوتاه
	۱۹۵	 هفت شعر کوتاه
	۱۹۸	 پاییزانه‌ها
	۲۰۱	 بهارانه‌ها

به جای هر حرفی

نگاه من هنوز هم در ابتدای چشم‌ها مانده است.
در آن دقیقه‌ای که دستِ ناگهان
تلنگری به خط و رنگ زد.
و شکل‌های هندسی درون ذهن نور و سایه نطفه‌بست.

در آن دقیقه‌ای که چشم‌های تو
از انتشار رنگ و خط طلوع کرد.

هنوز یادم است
بی‌کرانی فضا
سلام کرد و گفت: «من؟ من آسمان، کنیزتان»

هنوز یادم است عشق سر رسید و گفت:
«وای... ناگهان! چه کار کرده‌ای؟!»
هنوز یادم است مهربانی از دهان تو جوانه زد

و صلح را شکوفه داد.

هنوز یادم است.

زندگی چگونه دست‌ها را گرفت و گفت:

نگاه کن

دلم، دلم

چگونه عین لفظ تشنه پاره‌پاره می‌شود؟

مرا بخوان

مرا ببر از این همیشه گم شدن

از این دروغ توی پیرهن

ببر به ژرفنای واژه‌ای که بر لب نشسته است

رهام کن که در تموج صدات عاشقی کنم

نگاه کن شبی،

شبی که ماه آفتاب را ربوده است

سکوت ناشناس واژه را کلام کن

از انتهای انتهای هر کجا نشسته‌ای

به هر زبان که می‌شود صدام کن.

صدام کن

که من هنوز هم

در ابتدای چشم‌ها مانده‌ام.





صبح

شهر خواب بود
شب در انحنای اوج خود.
ایستاده بود و آفتاب را به تازیانه بسته بود
و زمان کنار پنجره
پیپ می کشید و فکر ما نبود

ناگهان نسیم نازکی
از تمام سمت های آسمان عبور کرد
و کنار بلبل که روی شاخه ی گلی نشسته بود
ایستاد و گفت:
وای این شکوفه را!
عین آفتاب خوشگل و برهنه است
تو چرا سکوت کرده ای؟

چیز کی بخوان برای این،
تا جهان دوباره از کرانه‌های خویش بردمد

بلبلی که روی شاخه مرده بود فکر کرد:
واقعاً دلش خوش است
در شبی که بر رگان صلح تیغ می‌نهند
و صدای سرفه‌های مرگ را
در فضای شهر می‌پراکنند
و تفنگ‌ها به سینه‌ی درخت‌ها نشانه می‌روند
من که مرده‌ام سکوت را چگونه بشکنم؟
و جهان چگونه از کرانه‌های خویش بردمد؟

شاخک نسیم نازکی که پایه‌پای تندباد می‌دوید
موج‌های ذهن بلبلی که مرده بود را
با تمام چیپ‌های حس‌اش گرفت و خواند
شیشه‌ی دلش شکست و گریه کرد.
ایستاد کنج گوشه‌ای و تا کجا به سرنوشت ما
فکر کرد

و در انزوای سرد آن شب دراز
دید جز خودش کسی نمانده در هوای شهر
ناامید رفت و ناگزیر چاره‌ای به کار زد

دست خود گرفت و برد انتهای شب
بر درخت سیل برده‌ای که زیر پای عصر
خواب مانده بود، دار زد

شهر خواب بود و توی خواب گریه کرده بود
صبح درک کرد درد قطره‌های اشک شهر را،
روی برگ‌های آخرین گلی که باز بود.
ناگهان طلوع کرد.
و جهان دیگری
از کرانه‌هاش بردمید.